

جامعه‌ی مبتنی بر جدایی جنسی

۱- آپارتاید جنسی

هم مرتضی مطهری و هم علی شریعتی از دید اسلام بنیادگرای خود جدایی جنسی را غیر از آن می‌دیدند که در مجامع گرد و خاک گرفته‌ی مذهبی و حوزه‌های علمیه رایج و معمول بود. اولی "حبس" کردن زنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و غیر شرعی می‌خواند، و دومی بر چنین روابطی می‌شورد، به زندانی شدن زنان در خانه‌هایشان، به عدم تحصیل دینی و عدم حضور در پای منبرهای بقول وی "علمای مجاهد" اعتراض می‌کند و مراسم مذهبی زنانه در خانه‌ها را "ابولفضل پارتی" نام می‌گذارد. این اعتراض به "حبس" زنان اما به معنی موافقت این آقایان با "اختلاط جنسی" نیست.

هر دو اینان در عین حال لازم و واجب می‌بینند که زنان ایرانی تا می‌توانند از مردان و جامعه‌ی مردانه دوری گزینند و در صورتی هم، برای امری قابل توجیه، مجبور به حضور در جامعه‌ی مردانه می‌شوند، پوشش و حجاب اسلامی را به تمام و کمال حفظ کنند.

مطهری بر اساس تعلیمات مدرسه‌ای خود می‌ترسد که اختلاط جنسی، یا تردد زنان در جامعه‌ی مردانه، باعث تحریک جنسی مردان شود و آخرت آنان را بسوزد. می‌دانیم که بر مبنای این نظریه‌ی دینی، زنان نماینده‌ی شیطان و عامل گمراهی مردانند (۲۶۱). در نتیجه، ممانعت از رفتارهای اغفال‌کننده‌ی زنان امری ضروری و کنترل حرکات و رفتار و کردار آنان وظیفه‌ی شرعی هر مرد مسلمان است. این کنترل پدرسالارانه نهایتاً "دو محیط حیاتی مختلف برای مردان و زنان بوجود می‌آورد؛ گروه زنان را در حاشیه‌ی زندگی اجتماعی

(۲۶۱) - برای اطلاعات بیشتر به بخش "زنان تقصیرکارند" مراجعه شود.

قرار می‌دهد و با تحمیل محرومیت‌های بیشتر و حقوق و اختیارات کمتر، زنان را به جنس طبقه‌ی دوم اجتماعی تبدیل می‌کند.

در زمانی که در آفریقای جنوبی رژیم تبعیض نژادی حاکم بود، قانونی تصویب شده بود مبنی بر اینکه اگر سفید پوستی به هر سببی از سیاه‌پوستی می‌ترسید، آن سیاه‌پوست بی‌گناه به دادگاه فراخوانده می‌شد و ولو که کاری برای ترساندن سفیدپوست نکرده بود، به جرم آنکه باعث ترس سفیدپوستی شده بود، محکوم و مجازات می‌شد. این قانون باعث شده بود که سیاه‌پوستان از تردد در محله‌های سفیدپوستان خودداری کنند و بخصوص شبها در خانه ماندن را به کوچه و خیابان رفتن ترجیح دهند. در جامعه‌ی اسلامی شده‌ی ما نیز اگر مردی به هر سببی از دیدن زنی، ولو رهگذر، هوس جنسی پیدا کند و تحریک شود، گناه این تحریک جنسی و آزار و فشاری که به مرد تحمیل می‌شود، به حساب زن رهگذر نوشته می‌شود، حتی اگر هیچ جرم و گناهی در این رابطه مرتکب نشده باشد.

در آفریقای جنوبی نژادپرست آنروز، سیاهان از ساعاتی به بعد اجازه‌ی آمدن به برخی از مجامع عمومی محلات سفیدپوستان را نداشتند تا باعث ترس سفیدها نشوند. در ایران نیز برای جلوگیری از تحریک مردان مسلمان، حضور زنان در مجامع عمومی محدود و مشروط است. تازه اینان یک قدم جلوتر رفته و زنان را مجبور می‌کنند تا نه فقط شب‌ها، بلکه در طول ۲۴ ساعت و از نه سالگی تا نود سالگی لباس خاص بپوشند، آرایش خاص بکنند و از شرکت در زندگی اجتماعی چشم‌پوشند تا مبادا مرد و مردانی از دیدن آنان هوس جنسی پیدا کنند و مرتکب جرم و خطایی شوند.

اما جدایی جنسی فقط با بیرون آمدن و نیامدن زنان به پایان نمی‌رسد. جدایی جنسی اسلامی، خانه و محله و حیات اجتماعی و محیط‌های کار و تولید را در می‌نوردد و جامعه را به دو بخش مردانه و زنانه تقسیم می‌کند. تقسیم

جامعه و محل‌های کار به دو بخش مردانه و زنانه نیز پایان این پروسه نیست، چرا که جامعه‌ی مردانه با حقوق و اختیارات بیشتر، و جامعه‌ی زنانه با حقوق و اختیارات کمتر، مشخص می‌شود و جدایی جنسی فیزیکی شکل جدایی و نابرابری جنسی حقوقی بخود می‌گیرد. در نتیجه، جدایی جنسی پایه و اساس نظامی را می‌سازد که در آن، زنان فاقد حق و حقوق برابر با مردانند.

زنان از نظر اقتصادی موجوداتی کم ارزش به حساب می‌آیند و وقت و کارشان کم بهاست. آنان شریک اموال خانواده و محصول کار اجتماعی خود نیستند. زنان از نظر سیاسی از حق برابر با مردان محرومند و از نظر اجتماعی به طبقه‌ی محجورین اجتماعی تعلق دارند و فقط تحت ریاست و حکومت و کنترل مردان به شهروندی اجتماعی پذیرفته می‌شوند. از این نظر، "جامعه‌ی زنان جدا شده از جامعه‌ی مردان" حتی به اندازه‌ی "جامعه‌ی سیاه‌پوستان جدا شده از جامعه‌ی سفیدپوستان" در نظم برافتاده‌ی "جدایی نژادی" (آپارتاید) آفریقای جنوبی سابق، صاحب حق و حقوق و آزادی نیستند. بر این اساس "جدایی جنسی" (آپارتاید جنسی) فقط جدایی فیزیکی به مفهوم زنانه و مردانه کردن محل کار و زندگی نیست، موضوع فقط روسری و چادر و شاقچور هم نیست. جدایی جنسی در عین حال، پایه و اساس همه‌ی نابرابری‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم هست. در آفریقای نژادپرست هم، "جدایی نژادی" فقط به معنی جدایی فیزیکی نژادها و رنگ‌های مختلف نبود، بلکه جدایی فیزیکی محله‌های نژاد سیاهان و غیرسفیدپوستان، نظامی از بهره‌کشی و ستم و ظلم را هم به همراه داشت.

بی تردید اگر جدایی جنسی در شکل فیزیکی خود در ایران جا نیفتاده بود، و مدرسه و جامعه و محل کار و زندگی زنانه و مردانه نشده بودند، این همه نابرابری و بهره‌کشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هم به زنان تحمیل نمی‌شد. این نابرابری‌ها همه از آن جهت پذیرفته شده و امکان اجرایی پیدا کرده‌اند که اصل جدایی فیزیکی زن و مرد در ایران پذیرفته شده و جا افتاده،

و این جدایی فیزیکی نابرابریهای دیگر جنسی را در پی آورده است. در حقیقت، پذیرش جدایی زن و مرد کافی است تا جامعه و هر آن چه در آن است، به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شود و در این تقسیم بندی نابرابر، زنان همچون شهروندان درجه دوم و تابع فطری مردان به ثبت برسند. نتیجه آن که جدایی جنسی در محیط خانواده و جامعه، علت اساسی شکل گیری و تداوم انواع نابرابری بین زن و مرد است و راز بزرگ نابرابری جنسی حاکم را در خود نهفته دارد. تا زمانی که جدایی جنسی باقی است و زن و مرد جدا از همدیگر:

- رشد می کنند،
- درس می خوانند،
- کار می کنند،
- برنامه ی تفریحی تدارک می بینند،
- جشن می گیرند،
- عزاداری می کنند و،
- در فعالیت های مختلف اجتماعی شرکت می کنند، برابری جنسی در هیچ کدام از عرصه های زندگی فراهم نمی آید و فراهم آمدنی هم نیست.

بی سبب نیست که امروزه قوانین ایرانی - اسلامی، زنان را شهروندان درجه دوم تلقی می کنند و زنان ایرانی در رابطه ی با تقسیم قدرت و ثروت جامعه، جز به صورت امت بی اجر و حقوق مردان تلقی نمی شوند. زنان ایرانی از تحصیل در رشته هایی که مردانه تلقی می شوند محرومند و اجازه ی کار در رشته هایی که در تسلط مردان است، ندارند. نقش زنان در بازار کارهای مجاز نیز بسیار ناچیز است و به مراتب دستمزد کمتری از مردان دریافت می دارند. برای به ثبت رسانیدن این نابرابری هاست که زنان شاغل در مؤسسات و کارخانجات اسلامی شده ی امروزی، مجبورند در طول روز خود را در بخش های جدا شده و مخصوص "زنانه" محبس کنند و حتی اتوبوس های

شهری برای زنان جای جدایی در نظر گرفته اند که روز و روزگاری فقط سیاهان افریقای جنوبی نژادپرست بدان مجبور بودند. همانند سیاهان ساکن در مناطق سفیدپوستان نظم بر افتاده ی آپارتاید نژادی، داخل چهاردیواری خانه امن ترین مکان برای زن ایرانی به حساب می آید، و همان اندازه که تنها امکان زندگی برای آنان خدمت به اربابی سفیدپوست بود، در این جا نیز تنها امکان زندگی برای زنان ایرانی، قبول ارباب و به قول شریعتی "آقا بالاسری" است به نام پدر یا شوهر.

۲_ جدایی جنسی مبنای ستم جنسی

نقش مهم جدایی جنسی برای تحمیل ستم های جنسی دیگر، دلیلی است بر این که شریعتی از هزاران درد و مشکلاتی که در روزگار خود گریبانگیر زنان آن روز بود، چشم می پوشد و به جای همه ی آنها به "اختلاط جنسی" موجود در تهران آئروز می تازد. وی به درستی می داند که در "اسلام علوی" او نیز، نابرابری جنسی امری بدیهی و الهی است و برای اجرا و حفظ سنت های نابرابری طلب جنسی باید که جدایی جنسی هر چه بیشتر تحکیم یابد و مرز بین زن و مرد هر جای جامعه را به دو نیمه ی مردانه و زنانه تقسیم کند. این است که وی نظم جنسی در حال تحول در ایران و تهران آن روز را اسلامی ارزیابی نمی کند، پروسه ی اختلاط جنسی و کار و مشارکت زنان در جامعه را خلاف اسلام و دستورات و سنت های "اسلام راستین" خود می داند و خیلی پیش از بنیادگرایان اسلامی و ملایان حاکم امروزی، اجرای جدایی جنسی در موسسات اجتماعی را طلب می کند. شریعتی بدون هرگونه تعارفی، زنانی را که آن روزگار در جامعه نقش اجتماعی و تولیدی ایفا می کردند و در کارگاه ها و ادارات و مدارس و بیمارستان ها، همراه و همدوش مردان در کار و تولید بودند (از جمله جمعی از همکاران

خود در دوره‌ی کوتاه استادیاریش در دانشگاه مشهد را «هیچ و پوچ» و «عروسک فرنگی» می‌خواند. از پخش شدن موزیک از رادیو و تلویزیون و هم‌چنین از نمایش فیلم و تأثر و هر هنری که جزو مظاهر نو به حساب می‌آمد، انتقاد می‌کند. همه قوانین و لزوماً قانون خانواده ۱۳۴۶ را در راستای فتوهای «علمای مجاهدی» هم‌چون خمینی، به یکباره زیر سوال می‌برد و اخلاق جدید، معیارهای نو و لباس و مُد مدرن «زن متجدد و نسبتاً» تحصیل‌کرده‌ی شهری ایران» را بی‌عفتی و مغایر مصالح کشور و اسلام می‌خواند، و حتی خیلی جلوتر از بنیادگرایان حاکم فعلی، اندیشه‌ی جدا کردن بخش‌های مردانه و زنانه در بیمارستان‌ها و مؤسسات درمانی را مطرح می‌کند:

— «و این است که اکنون، زن پوشیده‌اش می‌خواهد وضع حمل کند، فریاد می‌زند که: «چرا مرده‌ها»، «چرا زنها نباید طیب زن باشند؟»
فرزندش را می‌خواهد به مدرسه و دانشگاه بگذارد، ناله‌اش بلند می‌شود که: «این ادبیات است یا سالن مد؟» «این دانشگاه یک جامعه‌ی اسلامی است؟» ، «این مدرسه بویی از اسلام و اخلاق و معنی دارد؟!» «این رادیوی یک مملکت مذهبی است یا جعبه آواز؟» «این تلویزیون؟!... «این مطبوعات؟!... «این مجلس؟!... «این قوانینی که وضع می‌کنند؟! «این بانکه‌ها که رباخواران قانونی‌اند؟! «این چه ترجمه‌هایی است؟»، «چه فیلم‌هایی است؟»، «چه تأثرهایی؟»، «چه هنری؟» «چه صنعتی؟»، «وای! این چه تمدنی است؟» (پیشین، ص ۱۶۶).

بر خلاف برخی پیشداوری‌ها، این انتقادات فقط برای آن نبوده که وی مخالف نظم سیاسی موجود بوده و خود را در اپوزیسیون سیاسی می‌یافته، چرا که در آن صورت می‌بایست انتقاد او فیلم، موزیک، هنر، مُد و تأثر وابسته و دولتی را هدف قرار می‌داد و نه هر آن چه را که هم نیک داشت و متمدنی، و هم بد داشت و ارتجاعی.

جالب است که در این مورد فردی چون آیت‌الله خمینی که برپادارنده‌ی نظم

جدایی جنسی در ایران بود، نظری ملایم‌تر از نظریات شریعتی ارائه می‌دهد و حداقل با درمان زنان بوسیله‌ی مردان به نوعی کنار می‌آید:

— اگر مرد برای درمان زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد ولی اگر با نگاه کردن بتواند او را معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند" (۲۶۲).

به تبعیت از تعالیم بنیادگرایانه، خمینی نیز در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ حضور مشروط اجتماعی زنان را تأیید می‌کند و همانند این آقایان پیش‌کسوت در بنیادگرایی اسلامی، خطاب به زنان می‌گوید: "کار کردن زنان در ادارات ممنوع نیست اما باید حجاب اسلامی باشد" (۲۶۳). اما این نیز همانند ادعای این آقایان بنیادگرای شریعت‌خواه، به معنی موافقت با مثلاً آزادی اجتماعی زنان به مفهوم رایج جهانی و سکولاریستی نیست، بلکه تکرار دیدگاه بنیادگرایانه‌ای است که بر خلاف دیدگاه اسلام‌گرایان سنتی، حضور محدود و مشروط اجتماعی زنان همراه با جدایی کامل جنسی را پاسخی به شرایط موجود جوامع شهری امروزی می‌داند. با این سیاست بنیادگرایانه، در بهار سال ۱۳۵۸ حق قضاوت از زنان قاضی سلب می‌شود، اصلاحات پیشین، ولو نوعاً شرعی‌ی قوانین حمایت خانواده‌ی رژیم پیشین لغو و حق طلاق به مراجع شرعی واگذار می‌شود. سن ازدواج قانونی دختران تقلیل می‌یابد. هنرستان‌های مختلط تعطیل می‌شود. (۲۶۴)

روز هشتم تیر ۱۳۵۹ "فرمان" "انقلاب اداری" و "حجاب اجباری" صادر شد و انواع نیروهای فشار و سرکوب، از جمله گشت‌های ثارالله و امر به معروف و نهی از منکر، با وظیفه‌ی "ارشاد" و تنبیه به اصطلاح زنان بدحجاب سازمان

(۲۶۲) — خمینی، مسأله ۲۴۴۱، توضیح المسائل خمینی، ص ۳۳۷.

(۲۶۳) — رحمانی، ص ۴.

(۲۶۴) — رحمانی، ص ۴۹.

داده شد (۲۶۵). از آن پس، به دنبال فتوای صادره، نظم نوین بنیادگرایی اسلامی در مورد رعایت حجاب اسلامی و جداسازی جنسی سراسر جامعه را فرا گرفت:

- جداسازی مردان و زنان در اتوبوس‌های شرکت واحد.
 - جداسازی آرایشگاه‌های زنانه و مردانه.
 - جداسازی محل کار و ایجاد بخش‌های زنانه و مردانه در ادارات و کارخانجات.
 - جداسازی پرستاران مرد و زن در بخش‌های مردانه و زنانه ی بیمارستان‌ها و معاینه‌ی بیماران زن توسط پزشکان زن و بیماران مرد توسط پزشکان مرد (تحقق آرزوی شریعتی).
 - جداسازی دانشجویان دختر و پسر در کلاس‌های درس و حتی زدن پرده بین دانشجویان دختر و پسر در کلاس‌های درس برخی دانشگاه‌ها.
 - جداسازی غذاخوری زنان و مردان در کارخانجات و ادارات و دانشگاه‌ها.
 - جداسازی درهای ورودی و خروجی مردان و زنان شاغل.
- از آن پس، اخراج زنان از ادارات و کارخانجات آغاز شد و تا برپایی نظم جدایی جنسی، یا بقول آیات‌اید جنسی، در تمام نهادهای جامعه‌ی ایران دوام آورد. بدین ترتیب، بنیادگرایان حاکم فرصت یافتند تا درک خود از جدایی جنسی را در جامعه‌ی ایران پیاده و زندگی و روابط دوره‌ی رسول و ائمه را در تهران و ایران بازسازی کنند.
- معلوم نیست با چنین عقاید تند و تیزی که شریعتی حتی نسبت به فردی چون آیت‌الله خمینی ابراز می‌کرد، اگر فرصتی برای خود او پیش می‌آمد، این نظم جدایی جنسی اسلامی را با چه تفاوت‌هایی پیاده می‌کرد. شاید آن گونه که خود می‌خواست، در این مورد نیز اشکال فرق می‌کردند ولی محتوی‌ها همان می‌شدند که شدند.

(۲۶۵) - رحمانی، ص ۵۲-۵۱.

باز جالب است که امروزه روز هستند اسلامیت‌های بنیادگرایی که برای یافتن راه گشایش اسلامی برای ستم‌دگی زنان امروزی یا شاید رفع شرمندگی‌شان از اینهمه ستمی که به نام سنت‌ها و شرع اسلامی بر مردم و بخصوص زنان تحمیل می‌شود، با استناد به این یا آن حدیث راست و دروغ، مطرح می‌کنند که در زمان پیامبر اسلام، جدایی بین زن و مرد تا بدین حد و اندازه وجود نداشته و این ساخته‌ی دست سنت‌گرایان و کهنه‌پرستان بعدی است. اما هر دو این آقایان، چه مطهری وفادار به تعلیمات مدرسه‌ای، یا شریعتی با مدرک علوم جدید، حتی از طرح چنین موضوعات غیر واقعی و تبلیغی خودداری می‌کنند و برای اعلام وفاداری به سنت‌های جدایی جنسی در صدر اسلام، ترجیح می‌دهند در صف محافظه‌کاران بنیادگرا بایستند تا در میان به اصطلاح طلبان این جماعت.

۳- بنیادگرایان اسلامی و سازماندهی زنان

کشف نظم جدایی زن و مرد در مؤسسات عمومی شهری ایران را باید از جمله به نام این آقایان نسل اول بنیادگرایان اسلامی در ایران ثبت کرد. آقای مطهری و پس از او شریعتی، اولین اسلامیت‌هایی بنیادگرایی‌اند که از زندانی شدن زنان در خانه‌ها طرفداری نمی‌کنند و "حضور مشروط" زنان در جامعه را لازم می‌شمارند. هیچ کدام از این بزرگان شریعت‌خواه، ضرورت حفظ حجاب زن را به معنی پشت کردن به جامعه نمی‌دانند، و هر دو فکر می‌کنند زنان نه فقط باید تابع سنت‌های اسلامی باشند، بلکه باید در جامعه نیز در خدمت اسلام و مبارزات اسلامی قرار بگیرند و خدمت به مردان در خانه و خانواده را با خدمت به مردان در بیرون از خانه تکمیل کنند.

استفاده از نیروی زنان برای پیشبرد اسلام و حمایت از خط و پیشبرد کار

رهبران اسلامی از ویژگی‌های عام بنیادگرایان اسلامی در دهه‌ها و سال‌های اخیر است. آنان به تجربه دریافته‌اند که بخش بزرگی از زنان شهرنشین امروزی خواهی و نخواهی وارد زندگی اجتماعی شده‌اند. بسیاری از این زنان سال‌ها درس خوانده و در مشاغل اداری و آموزشی کار کرده‌اند و بسیاری نیز در فعالیت‌های اجتماعی شرکت کرده و نقش‌های کلیدی به عهده گرفته‌اند. هم از این رو، نمی‌توان این زنان را هم‌چون مرغ‌های خانگی به یکباره به سوی لانه‌های شان کیش داد و با آنان چنان کرد که طالبان‌های افغانی با زنان آن کشور و جامعه‌ی کمتر رشد کرده‌ی افغانستان روا می‌دارند.

بسیاری از اندیشه‌سازان اسلامی و رهبران بنیادگرا، دستورات دینی و سنت‌های موجود در زمان رسول و خلفا و امامان را اجباراً از زاویه‌ی واقعیت‌های روز نگاه می‌کنند و به جای آنکه مستقیماً به ستیز با حضور اجتماعی زنان برخیزند و کاری را از آنان انتظار داشته باشند که عملاً غیر ممکن و مغایر عادت و عرف امروزی است، سعی می‌کنند حضور اجتماعی زنان را بپذیرند، ولی آنان را جدا از جامعه‌ی مردان و در حاشیه‌ی آن قرار دهند.

بنیادگرایان اسلامی در عمل اجتماعی یاد گرفته‌اند که با پذیرش ضمنی و کنترل‌شده‌ی حضور زنان در جامعه و در عین حال، در حاشیه نگاهداشتن آنان، خواهند توانست از زنان به صورت سربازان سیاسی و فرهنگی خود استفاده کنند. آنان موفق شده‌اند با شرکت "زنان تسلیم شده به احکام نابرابری طلب اسلامی"، حرکات و تظاهرات زنانه راه بیاندازند، سازمان‌های اسلامی زنان تشکیل دهند و حتی از طریق دست و زبان آنان سنت‌های نابرابر و تقسیم کار ناعادلانه‌ی جنسی را بر جامعه‌ی زنان تحمیل کنند.

دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی نیز در گذشته کار و رفتار مشابهی انجام می‌دادند و به جای آنکه در روزهای سوگواری زنان را به داخل خانه‌ها برانند، به آنان اجازه می‌دادند تا در پیاده‌روها و جدا از مردان راه بروند، دسته‌های سینه‌زنی مردان را همراهی کنند و با گریه و شیون و آه و ناله، آب بر آتش

معرکه گیران دسته ها بریزند و شور و شوق عمومی را شعله ورتر کنند. آن چه به وسیله ی بنیادگرایان اسلامی کشف شده، این است که این زنان حاشیه نشین و پیاده رو می توانند با حفظ حاشیه نشینی خود در خیابان هم راهپیمایی کنند و در سرکوب های اجتماعی هم شرکت کنند و در عین حال از چهاردیواری سنت های اسلامی هم پا بیرون نگذارند. این آن چیزی است که "بنیادگرایان نو" (۲۶۶) کشف کرده و به کار می گیرند. از همین رو هم هست که اکنون نیروهای وسیعی از زنان تسلیم شده و نابرابری طلب اسلامی برای جا انداختن لباس یا "انیفورم" اسلامی و نظم جدایی جنسی خود، داوطلبانه در این جا و آن جا دست به مبارزه می زنند. جنبش زنان اسلامی در پاسخ و برای ممانعت از جنبش آزادیخواهانه و برابری طلب زنان متمدنی در کشورها و مناطق مسلمان نشین شکل گرفته اند و به جای آزادی و برابری برای اجرای احکام نابرابری طلب جنسی مبارزه می کنند.

بی سبب نیست که زنان تسلیم شده ی اسلامی، تا می توانند با "انیفورم های سیاسی" خود در کنفرانس های جهانی زنان شرکت می کنند و به جای دفاع از منافع زنان در نقش نمایندگان ایدئولوژیکی اسلامیت ها از سنت های مردسالار عهد قبیله ای دفاع می کنند و در این کار تا جایی پیش می روند که مثلاً:

— ما زنان مسلمان حاضر به قبول برابری با مردان نیستیم، چرا که خداوند مرد و زن را فطرتاً نابرابر خلق کرده است و هرگونه تخطی از این نابرابری فطری تعرض به ناموس و قانونمندی خلقت است.
— "ما بر اساس اعتقادات خودمان لباس اسلامی به تن می کنیم و به خواست خود از مردان و جامعه ی مردان دور می گردیم و و."
— مگر عقیده آزاد نیست، یا مگر حقوق و آزادی ما مشمول اعلامیه های حقوق بشر و منشورهای جهانی نیستند، یا مگر هر کس حق ندارد زندگی و

(۲۶۶) — برای توضیح "بنیادگرایی نو" به مقدمه ی کتاب حاضر و صفحات ۱۸۶-۱۹۲ کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه ی فاضله ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان" مراجعه شود.

روابط اجتماعی خود را بر اساس باورها و مصلحت‌های خود تنظیم کند و سازمان دهد؟ ما با استناد به حق انتخاب هم‌ی آحاد بشری (حقی که وسیله‌ی مصوبات جهانی و منشورهای مربوط به حقوق بشر تأیید شده‌اند) اعلام می‌کنیم که

— برابری با مردان نه!

— حق مادران طلاق گرفته برای حضانت کودکان نه! و

— سهم بردن زنان از اموال خانه و خانواده نه!

این همه برای آنست که در دیدگاه ما نهاد خانواده مهم‌تر از فرد و حقوق فردی است. مصالح این نهاد اجتماعی ایجاب می‌کند که هر کس به کاری پردازد که برای آن خلق شده است. بر این مبنا، ما زنان مثلاً ایران و سومالی و غیره و غیره مخالف هرگونه دخالت دولت و قانونگذاران در نهاد خانواده هستیم و آنرا علیه منافع خود و مغایر عقاید خود ارزیابی می‌کنیم. — "ما حتی از حق شکایت زنانی که از شوهران خود کتک می‌خورند حمایت نمی‌کنیم، چرا که یک چنین قوانینی را مغایر استقلال و دوام و بقای نهاد خانواده می‌دانیم. از نظر ما باید مسایل خانه و خانواده نه از راه‌های قانونی و بدست پلیس و دادگاه، بلکه در داخل سیستم روابط خانوادگی و خویشاوندی و با مراجعه به وظائف دینی و وجدانی حل و فصل شوند و و" (۲۶۷).

این گونه نظریاتی که در جهت منافع و حفظ اربابی مردان اسلامی است، فقط می‌توانند با زبان زنان اسلامی بیان شوند و از این طریق در مجامع جهانی عرضه شوند، و گرنه اگر همین حرف‌ها را جمعی از مردان عنوان می‌کردند، نه اجازه‌ی بیان می‌یافت، نه در صورت بیان از سوی کسی شنیده می‌شد، نه جز آبروریزی نتیجه‌ای می‌داشت. کاری که بنیادگرایان اسلامی در امروزه روز انجام می‌دهند و اصولاً اصل "دعوت زنان برای پیشبرد تبلیغ مذهبی" در عین حفظ تمام احکام شرعی و رعایت اصل جدایی مطلق جنسی، کاری است کاملاً سودجویانه و در جهت منافع مردان و نظم نابرابر جنسی، تا در خدمت زنان و برابری جنسی.

(۲۶۷) — برداشتی از مصاحبه‌های نویسنده با زنان اسلامی و خلاصه از اظهارات زنان اسلامی در کنفرانس جهانی زنان در پکن.

شریعتی و مطهری این ضرورت اسلامی را در طول دهه‌ی ۱۳۴۰، یعنی خیلی زودتر از آخوندهای حوزه‌ها درک کردند و برای کنترل کردن نیروی اجتماعی زنان، و نه رهایی آنان، به "حبس" زنان خانواده‌های کهنه پرست اسلامی اعتراض آغاز کردند.

عدم شناخت این ویژگی بنیادگرایی اسلامی و تفاوت‌های فکری و اجرایی آنان با متعصبین سنت‌گرای اسلامی، باعث شده که برخوردهای تند و شریعتی، بسیاری را دچار شبهه کرده و این فکر را بوجود آورده است که گویا: کسی که علیه خانه‌نشینی زنان داد سخن می‌دهد، حتماً حامی آزادی و حضور اجتماعی زنان و طرفدار اختلاط جنسی است. این مثل آن است که فکر کنیم کسی که علیه بی‌قانونی رژیم شاه بوده، پس حتماً از قانونیت و دموکراسی طرفداری می‌کرده، ولی با به حکومت رسیدن آخوندها و اسلام‌گرایانی که در زمانش علیه دیکتاتوری شاه بودند، در عمل دیدیم که این رابطه و فرمول‌بندی درست نبوده است و در اینجا هم صدق نمی‌کند. در واقع همه‌ی ادعاهای اصلاحگری این آقایان در مسأله‌ی زنان، جز این نبوده و نیست که:

— زنان بتوانند حضور اجتماعی پیدا کنند،

— این حضور مشروط به رعایت جدایی جنسی، پذیرش حاشیه‌نشینی جنسی و رعایت همه‌ی احکام و سنت‌های مردسالارانه‌ی "اسلامی و اسلامی‌شده" و برای پیشبرد نظریات علما و رهبران اسلامی باشد. زنان باید بتوانند نقش سربازان سیاسی و فرهنگی مردان را بازی کرده و "پشت جبهه‌ی مبارزه‌ی حق و باطل" را اداره کنند تا آقایان در خط مقدم جبهه هر چه بیشتر از کامیابی‌ها و قدرت و ثروت اجتماعی بهره‌مند شوند.

تعجب آور این است که عدم درک و شناخت این ویژگی بنیادگرایان اسلامی هنوز هم که ۳۰ سال پس از آن تاریخ می‌گذرد، کسانی از سکولاریست‌ها و غیر اسلامی‌های جامعه‌ی ما را وامی‌دارد تا این گونه بازی‌های سربازگیری را گرایش‌ات "فمینیستی" بخوانند و گزینش این یا آن زن اسلامی برای تصدی

پست اجرایی یا نشستن زنانی در مجلس مردان اسلامی را، به عنوان بخشی از مبارزات و پیروزی‌های زنان در راه آزادی و برابری جنسی بستایند.

نمونه‌ی تاریخی در مورد این گرایش جدید بنیادگرایی را می‌توان در قبول حق شرکت زنان در رأی‌گیری عمومی در ایران دید. می‌دانیم که یک از دو موردی که دارو دسته‌ی متعصبان اسلامی را در حول و حوش سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۴۲ علیه شاه و اصلاحاتش برانگیخت، دادن حق رأی به زنان بود. این موضوع به حدی برای ملایان ایران مهم و تعیین‌کننده بود که آنان را تا پای بریدن از "شاه شیعه" و مبارزه علیه آنچه "ظلم‌الله" می‌خواندند، پیش برد. این برخورد تند و تیز دارای عللی چند بود:

۱- اولاً بر اساس سنت‌ها و شرع اسلامی و شیعه‌گری، زنان حق برگزیدن و گزیده شدن ندارند و به همین خاطر، دادن حق رأی به زنان به معنی آن بود که شاه و رژیم حاکم بر ایران اصل قانون اساسی ایران در مورد عدم تصویب قوانین غیرشرعی را زیر پا گذاشته‌اند. بر طبق قانون اساسی و متمم آن، که پس از پیروزی مشروطیت با فشار آخوندها نگارش یافته بود، تصویب قوانین مغایر شرع اسلام و مذهب جعفری در ایران ممنوع و غیرقابل اجرا بود.

۲- دوماً در موقع دادن حق رأی‌گیری به زنان، هنوز زنان ایران حق رأی نگرفته بودند و شرکت در انتخابات آن چنانی به عادت اجتماعی زنان ایران تبدیل نشده بود. از این جهت، این آقایان فکر می‌کردند که می‌شود باز هم، و تا مدتی دیگر، جلو رسمیت بخشیدن به یک چنین حقی را گرفت.

۳- سوماً، و مهم‌تر از همه، هنوز تفکر بنیادگرایی اسلامی (بنیادگرایی نو) در ایران به اندیشه‌ی رهبر تبدیل نشده بود و تا مرحله‌ی سازماندهی حرکات اجتماعی زنان رشد نکرده بود. این بود که به هنگام تظاهرات اسلام‌گرایان در خرداد ۱۳۴۲، زنان اسلامی عملاً "غایب بودند و بر خلاف سالهای دور و بر

۱۳۵۷ و بعد، اثری از حرکات و تظاهرات شان نبود.

در طول ۲۵ سال بعد از آن، تفکر بنیادگرایی در بین ملایان شیعه نیز رشد کرد و فکر نگرش بنیادگرایانه به مسأله‌ی زنان تا جایی در افکار خمینی و دار و دسته‌اش جا گرفت که حرکات و تظاهرات اعتراضی زنان به یکی از نموده‌های مبارزات سیاسی ملایان ایران تبدیل شد. از آن پس نیز همین کسانی که روزی به خاطر دادن حق انتخابات به زنان ایران از رژیم پادشاهی مورد حمایت خود بریده‌بودند، به زنان اجازه دادند تا کماکان در بازی‌های انتخاباتی شرکت کنند و حتی زنانی را مأمور کردند تا با چادر و چاقچور اسلامی در حاشیه‌ی مجلس اسلامی‌شان حضور پیدا کنند.

بدین ترتیب اندیشه‌ای که با تعلیمات مطهری و شریعتی آغاز شده بود، در سازماندهی بنیادگرایانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی واقعیت یافت. زنان اسلامی به صحنه‌ی اجتماعی دعوت شدند و اجازه یافتند تا از جایگاه برتر مردان در جامعه نیز دفاع کنند، و در عین حال، نه احکام و قواعد جدایی جنسی را زیر پا بگذارند و نه از حرمت حجاب و شرط و شروط "جدایی جنسی" کم کنند.

چنین است که امروزه روز زنان ایرانی فقط با رعایت این اصول و قواعد حق بیرون آمدن از خانه‌هایشان را دارند و فقط با اجازه‌ی مرد مسئول‌شان می‌توانند کاری بگیرند و در جای "متناسبِ زنانه" واجد نقشی تولیدی بشوند. هیچ کدام از این‌ها بدین معنی نیست که مثلاً "زنان دارای حقوق اجتماعی برابر با مردانند یا در اداره‌ی جامعه، شریکِ برابر مردان به حساب می‌آیند. امروزه زنانی که از خانه بیرون می‌آیند، باید دلیلی قانع‌کننده برای این کار خود داشته باشند. آن که می‌خواهد کار بگیرد، باید اجازه‌ی مردش را برای استخدام و سفر در دست داشته باشد. آنکه کار می‌کند باید از بخش مخصوص زنانه پا بیرون نگذارد. همراه با این، در همه حال نه فقط نظارت و کنترل پدر، شوهر، برادر و خویشاوندان مرد لازم و ضروری است، بلکه مردان

حاکم بر جامعه، از رئیس اداره تا به پاسدار، مأمور کنترل اخلاق و رفتار و از ما بهترینی که "امربه معروف" و "نهی از منکر" می‌کنند، دارای نقش و وظیفه‌اند.

در ضمن، زنان در همان حال باید بدانند که بیرون آمدن از خانه باید برای خدمت به مرد و مردان و جامعه‌ی مردسالار انجام گیرد، نه برای خود، خواست و دلخواه خود و خودی‌ها، و نه حتی برای اموری که دردها و ستم وارده به زنان را بالاتر از مصلحت دینی و شرعی مردسالارانه می‌داند. زنان حتی می‌توانند در حرکات و فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند، اما مشروط به آن که:

— برای تبلیغ و توجیه مردسالاری مذهبی جلسه‌های زنانه تشکیل دهند؛

— برای مردان و درجهت تصمیمات آنان راهپیمایی کنند؛

— از تحصیل در رشته‌های که مخصوص مردان است خودداری کنند؛

— از کار کردن در اموری که بر اساس شرع مبین برای زنان ممنوع است، خودداری کنند، و با وجود اشتغال تمام وقت و ۱۰۰٪ در خانه و مزرعه و "کارگاه‌های بی‌نام خانگی"، "به کمتر از ۱۰ درصد کار و بیشتر از ۹۰ درصد بیکاری رسمی و اسمی" (۲۶۸) و به همان میزان محرومیت اقتصادی رضایت دهند.

— به بهای حضور در حاشیه‌ی مجالس مردانه بر تصمیمات مردسالارانه بوسه بزنند؛

— به بیش از کار سکرتری و کارشناسی برای مردان قاضی و رهبر نیتدیشند؛

— در پشت سر مردان نماز بگذارند و تبعیت شرعی خود را روزانه اعتراف کنند؛

— با بیان و رفتار و عمل اسلامی خود، نابرابری مقرر در کتاب، احادیث، سنت‌های اسلامی، شرع مبین و قوانین مصوبه‌ی مردان و "علمای راستین" را

(۲۶۸) — مهرانگیز کار، مربوط به آمار بیکاری زنان در شهرها، پیشین، ص ۱.

تأیید کرده و بر نقش کمینه‌ی خود صحنه بگذارند و بالاخره،
— این امور تضادی با وظائف سنتی زن نداشته باشد؛ یعنی آنان در هر حال
باید بتوانند مادری خوب، دختری خوب، همسری خوب، کدبانویی خوب و زن
خانه‌دار خوب باشند و این "خوب بودن‌ها" از سوی شوهرشان تأیید شود.

به تکرار می‌بینیم آنچه بر زنان این جامعه‌ی تحت تسلط بنیادگرایان اسلامی
روا می‌دارند، از نظم برافتاده‌ی آپارتاید نژادی در افریقای جنوبی سابق به
مراتب بدتر و ناقض حقوق بشر است. در این نظم آپارتاید جنسی، نصف
جمعیت کشور به خاطر جنسیت خود به موجوداتی به مراتب کم ارزش و
طبقه‌ای فاقد حق و حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تبدیل شده‌اند.

در پایان باید یادآودی کرد که جدایی جنسی در ایران، کار و امروز و دیروز
نیست و تاریخی از ستم مردانه و قدرت اشرافیت و حکومت پدرسالاری
آسیایی، ایرانی و دین‌سالاری را در پشت سر دارد (۲۶۹). رژیم جمهوری
اسلامی این نظام اجتماعی را پایه‌گذاری نکرده است، بلکه آن را از نو
سازمان داده و تحکیم کرده است. به خاطر این سابقه‌ی تاریخی، جدایی جنسی
در ایران تا عمق فرهنگ و عرف و عادات مردم رسوخ کرده و به صورت
رفتار فرهنگی پایدار در آمده است. برای ترک این عادات مذموم فرهنگی و
گذر به اختلاط جنسی اجتماعی که در تمام دنیای متمدن امروزی رایج است،
اصلاحات سیاسی و رهایی از ایدئولوژی بنیادگرایانه‌ی دینی شرط اساسی
است، اما نباید فراموش کرد که حتی با تحقق این امور، تغییر عادات‌های
فرهنگی به آسانی و یک روزه و یک ماهه و یک ساله ممکن نیست. برای
ایجاد رهایی از سلطه‌ی عادات‌های ناظر بر جدایی جنسی، باید در همه‌ی

(۲۶۹) — جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به مطلب نویسنده از روسری تا لباس شنا
در کتاب: Janus & genus, Fron Sloja till baddrakt, s. 214-234,

نهادهای اجتماعی به اصلاحات فرهنگی و تغییر عادات‌های اجتماعی دست زد؛ روی آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری و تا حد ممکن اختلاط جنسی را در زندگی روزانه و نهادهای جمعی تمرین کرد. موفقیت در این مهم، بدون تحقق رنسانس فرهنگی و آغاز توسعه‌ی اجتماعی، غیرممکن است.

چند زنی و عقد صیغه‌ای

۱- گویا مرد بنده‌ی شهوت است

قبلا اشاره شد آن‌چه تفسیر شریعتی را از تفسیرات مطهری و سایر اسلام‌ست‌های بنیادگرا جدا می‌کند، نحوه‌ی بیان، چگونگی استدلال، شکل عرضه‌ی مسایل و نوع توجیه سنت‌ها و فریضه‌هاست و به قول خودش، تفاوت ویژه در «شکل» است و نه در «محتوی». این چگونگی را می‌توان در توجیه وی از چند زنی و عقد صیغه‌ای هم دید:

— اسلام، با قبول طلاق و جواز ازدواج مجدد و وضع «ازدواج موقت» (امتعه یا صیغه)، آنرا در موارد استثنائی زندگی فردی و وضع غیرعادی اجتماعی پذیرفته است؛ که اگر نمی‌پذیرفت، روی می‌داد، ولی بیرون از دسترس و کنترل او. اما اکنون با پذیرفتنش، به عنوان یک واقعیت طبیعی اجتناب ناپذیر، آنرا یک امر شرعی و قانونی می‌کند و در نتیجه، می‌تواند بر آن مسلط شود و شکل آنرا با مبانی حقوقی و اخلاقی خود منطبق سازد، طرفین را مقید می‌کند و قوانین را بر دو طرف جاری می‌سازد و به اصول و شرائط ومقرراتی مقیدشان می‌کند و احساس گناه کردن و مطرود بودن در چشم خدا و مردم را از وجدان زن و مرد بیرون می‌آورد. با تطهیرشان، پیوند آنها را با مبانی اخلاقی و مذهبی حفظ می‌کند و فرزندانشان را نیز در محیطی سالم و پاک و طبیعی می‌پرورد و نیز جامعه را و او می‌دارد تا به چشم گناه و حرامزادگی و پلیدی به آنان ننگند. (پیشین، ص ۶۲)

شریعتی در طرح این نوع استدلال تنها نیست و با مطهری که قبلاً فکر مشابهی را پیش کشیده است، شریک است. اما اگر منطق این آقایان درست باشد، و اگر چند زنی بدان سبب پذیرفته شده است که وجود دارد و نمی‌شود جلوش را گرفت، پس باید بر اساس این منطق، «چند شوهری» هم پذیرفته شود، زیرا همان گونه که مردانی وجود دارند که با چند زن رابطه دارند، زنانی هم پیدا می‌شوند که با چند مرد ارتباط برقرار می‌کنند، یا احتیاج جنسی‌شان چنین ایجاب می‌کند. اما مساله این است که این بنیادگرایان شریعت خواه سعی دارند مطابق معمول به سنت چند زنی کهنه شده مجدداً لباس منطقی و اخلاقی بپوشانند و حتی عقد صیغه‌ای مخصوص اقلیت متعصب مذهبی را در افکار عمومی تقدیس و تطهیر کنند.

در دیدگاه مورد مراجعه‌ی ایشان، مرد موجودی است در همه حال نیازمند جنسیت و سکس و هم خوابگی با زن، در حالی که زن موجودی است سرد مزاج، که می‌تواند و می‌باید خواسته‌های طبیعی خود را کنترل کرده و به یک همسر بسته کند.

— «مرد بنده‌ی شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را می‌لغزاند و از پا درمی‌آورد شهوت است، و زن به اعتراف روانشناسان (۱) صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است.» (۲۷۰).

بگذریم که وجود قوانین مجازات سخت اسلامی علیه زنانی که هوس می‌کنند آن گونه رفتار کنند که مردان اسلامی مجاز بدان هستند، در اصل مغایر این تئوری جنسی است و نشان می‌دهد که فقط با حکم شلاق و سنگسار می‌توان این باور مردسالارانه را بر پا داشت و این برداشت و منطق یکسویه را ثابت شده فرض کرد.

(۲۷۰)۔ مطهری، حجاب، ص ۱۲، ۹۴.

۲- چند زنی بر اساس احکام اسلامی و فقه جعفری

ازدواج مرد با بیش از یک زن، هم در تاریخ ادیان آسمانی خاورمیانه و هم در فرهنگ ایلیاتی، سابقه‌ی طولانی دارد. این احکام به اسلام و منابع اسلامی هم وارد شده و جنبه‌ی شرعی و رسمی یافته است. آیه‌ی ۳ از سوره‌ی النساء به مردان اجازه می‌دهد دو یا سه یا چهار زن را در یک زمان به عقد خود در آورند، ولی از به آن دلیل که مردان حق طلاق دادن زنانشان را دارند، این حکم به این معنی است که:

— مردان می‌توانند هر تعداد زن را به عقد خود در آورند و با هر تعداد زن که دوست دارند ازدواج کنند.

برخی این را مشروط بدان می‌دانند که تعداد زنان با عقد دائم در یک زمان نباید بیش از چهار نفر باشد. اما حتی این مرزبندی در همه‌ی موارد شرط نیست. مثلاً ازدواج "مردان آزاد" با کنیزان‌شان تابع هیچ قاعده‌ای نیست و هر مردی، با هر تعداد زن و معشوقه‌ی دائمی و موقت، می‌تواند با هر تعداد "کنیز دائمی" که دوست دارد، زندگی کند و تا پایان عمر و بدون اجرای هرگونه مراسم عقد و ازدواج، از آنان بهره‌ی جنسی ببرد. این آزادی هم خوابگی شامل زنان اسیر جنگی، ولو شوهردار، هم هست:

— "از زانی که می‌پسندید دو و سه و چهار تن را به همسری درآورید؛ و اگر می‌ترسید که مبادا عادلانه رفتار نکنید، فقط به یک تن، یا کنیز برده‌تان اکتفا کنید (...)" (۲۷۱). و همچنین "زنان شوهردار بر شما حرام است، مگر کنیزتان (که شامل اسیران جنگی هم می‌شود) (...)" (۲۷۲).

علاوه بر این، فقه جعفری بر اساس آیه‌ی ۶۷ از سوره‌ی المائدة و تبعیت از سنت رسول، بدون توجه به منعی که خلیفه‌ی دوم اعمال کرد، به مردان اجازه

(۲۷۱) — سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳.

(۲۷۲) — سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۲.

می‌دهد تا هر تعداد زن که خواستند، صیغه کنند (۲۷۳) و در عین داشتن زنان فراوان، و بدون هرگونه مقدمه و مراسم، هر تعداد زن بدون شوهر را که خواستند برای مدتی معین برای تمتع جنسی اجاره کنند و حق همخوابگی آنان را بخرند. از آنجا که مدت صیغه‌ی زنان محدود نیست و می‌تواند تا ۹۹ سال هم دوام آورد، مردان معتقد اسلامی می‌توانند زنان اضافه بر چهار مورد مذکور را، مادام‌العمر صیغه کنند و در نتیجه هر تعداد زن دائمی هم‌زمان که خواستند به عقد خود در آورند. با این سابقه می‌توان نتیجه گرفت که: بر اساس احکام قرآن و فقه جعفری، ازدواج و نکاح دائمی مردان شیعه با هر تعداد زنی که بخواهند آزاد است و هیچ منع شرعی جز فقر و نداری برای محدود کردن تعداد زنان وجود ندارد.

احادیث و سنت‌های باقی‌مانده از دوره‌ی رسول نیز در تأیید این نظر است. به طور مثال، بر اساس تحقیقات پروفیسور عاریف تکین، اسلام‌شناس ترک، "به غیر از ابوبکر، همه‌ی اصحاب نزدیک پیغمبر اسلام، چه خلفای راشدین، یا مصاحبان دیگرش، زنان و کنیزان فراوان داشتند. از آن جمله‌اند: عمر، ۱۲ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ علی، ۱۱ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ عثمان، ۸ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ طلحه، نه زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ عبدالرحمان ابن اوف، ۱۶ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ و سعد ابن ابوقاص، ۱۳ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی. باید توجه داشت که این بزرگان دین، این تعداد زنان و کنیزان و اسیران جنگی را پس از قرن دوم هجری، که اسلام پیروزی‌های خود را در جنگ‌ها و تالان‌ها آغاز کرد، به دست آوردند. در ضمن، جمع بزرگی از این بزرگان، مردمی میان‌سال و حتی برخی بخصوص به نسبت طول عمر

(۲۷۳) - برای اطلاعات بیشتر در مورد "چندزنی" به بخش "سکس وارداتی و آتش‌افروزی زنان" و در مورد "متعه یا صیغه‌ی شرعی" به فصل "کنکوینناژ فرنگی و تفاسیر ایرانی" مراجعه شود.

آن زمان، پیر بودند. بدین سبب، قابل درک است که جمعی از اینان فرصت کافی نیافتند تا به حدی که خود کافی می‌دیدند، زن و کتیز جمع بیاورند. مضافاً بر خلاف دروغ‌زنی‌های رایج امروزی، هیچ‌کدام از این ازدواج‌ها برای ترحم و مثلاً نگهداری زن و کودک بی‌سرپرست نبود، و همه بر اساس علاقه و عشق انسانی و جنسی صورت گرفته بود" (۲۷۴).

مطهری برای دفاع از چند زنی به نقل قولی از امام جعفر صادق مراجعه می‌کند و این نتیجه را می‌گیرد که گویا چند زنی امری عادلانه و ناظر بر رعایت نیازهای جنسی زنان است:

— "در کافی و وسائل از امام صادق روایت شده است که فرمود: هر کس گروهی از زنان نزد خود گرد آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها به زنا و فحشا بیفتند گناه این فحشا به گردن اوست" (پیشین، ص ۴۵۳).

بدین معنی نیز، "گرد آوردن گروهی از زنان و ساختن حرمخانه" منع شرعی ندارد و حتی جزو حقوق غیر قابل بحث مردان مسلمان است. تنها شرط لازم برای چندزنی، ضرورت ارضای جنسی زنان است. به تعبیر مطهری، گویا این شرط، خود به خود، "چندزنی" را کنترل می‌کند؛ به بیان دیگر، با آن که مرزی برای ازدواج با "گروهی" از زنان نیست، اما گویا مردان مسلمان و متدین فقط به اندازه‌ای زن می‌گیرند که می‌توانند نیازهای جنسی‌شان را ارضاء کنند. البته او اطلاع دارد که مفهوم "ارضای جنسی" امری غیر قطعی و غیر قابل سنجش و داوری است و منبع تشخیص آن هم مرد است و نه زن. یعنی که زن نمی‌تواند بگوید که "من گرسنه و تشنه‌ام"، بلکه مرد تصمیم می‌گیرد که زن ارضاء و اشباع شده است یا نه.

(۲۷۴) — برای اطلاعات بیشتر، ماخذ و شماره‌ی احادیث مربوطه مراجعه شود به: -Arif Tekin: Mohammad ve Kurmaylarinin hanimlari, s. 182-217.

در احکام اسلامی، این بحث در نهایت بدانجا ختم شده است که مردان باید بین زنان فراوان خود "عدالت" برقرار کنند، یا به بیان بهتر، روزهای خود را بین "زنان سوگلی و مورد علاقه‌ی خود" به تساوی قسمت کنند (۲۷۵). اما این حکم، همراه با حق یک جانبه‌ی مرد برای طلاق دادن زن و زنانش، این معنی را می‌دهد که: مردان مسلمان می‌توانند هر وقت خواستند و به نفع‌شان بود، زنانی را که کمتر مورد علاقه‌شان هستند، طلاق دهند، یا آنان را از طریق تهدید به طلاق، از حق برخورداری از مناسبات جنسی با همسر خود محروم سازند. به همین خاطر، آن "عدالت جنسی" که مطهری و سایر شریعت‌خواهان برای توجیه چندزنی اسلامی تبلیغ می‌کنند، بدان سبب که مبنای داوری و تشخیص "عدالت" خود مرد است، قدرت اجرایی ندارد، و در پایان نیز، جز به زن بارگی مردان و بیرون انداخته شدن زن و زنان امیدوار به "عدالت اسلامی" از خانه و کاشانه‌شان منجر نمی‌شود.

تازه این همه، شامل زنان رسمی با نکاح دائمی است. طبق شرع اسلام، کنیزان و زنان با نکاح موقت (صیغه‌ای) حتی از این دلسوزی و رعایت یک چنین "عدالت جنسی" مردسالارانه هم برخوردار نیستند و در عمل، جز نقش زاپاس جنسی مردان اسلامی را بازی نمی‌کنند.

در این رابطه نیز دیدگاه دینی در مورد "نابرابری فطری زن و مرد" مبنای احکام و دستورات متفاوت قرار می‌گیرد. مثلاً "گرایش زنانی شوهردار، حتی در حد نیم‌نگاه به مردان دیگر حرام اعلام می‌شود، خیانت به حساب می‌آید و مستوجب کیفر است. لباس، رفتار و تبعیت آنان از احکام تا به اندازه‌ای که در دوره‌ی رسول و قبل از رسول در عربستان رسم بود، احتیاج به کنترل مردان دارد، اما در همان حال، نه فقط گرایش از نیم‌نگاه تا به صد نگاه مردان متاهل و زن‌دار به زنان دیگر حرام نیست و خیانت به به شمار

(۲۷۵)۔ سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳.

نمی‌رود، بلکه جایی که خیانت زنان به شوهرانشان با مرگ مجازات می‌شود، همان نوع خیانت از سوی مردان قابل توبه است و شامل بخشش الهی:

— و از زنان شما کسانی که مرتکب ناشایستی (زنا) می‌شوند، باید بر آنان چهار شاهد از خود (مردان که مورد خطاب قرآن‌اند) بگیرید، آنگاه اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس نگه دارید، تا مرگ فراگیرشان، یا خداوند راهی برایشان مقرر کند. و کسانی از خودتان (از مردان مسلمان) را که مرتکب آن (ناشایستی، زنا) شوند برنجانید، آنگاه اگر توبه و درستکاری کردند، از آنان دست بردارید که خداوند توبه پذیر مهربان است" (۲۷۶).

بر مبنای این احکام و فرامین قطعی و صریح است که هیچ یک از این بنیادگرایان وفادار به هر امر و دستور و سنت بنیادین، در موضوع "چندزنی"، جمله‌ای خلاف سنت‌ها و سوابق کلیشه‌ای طلبه‌های مکتبی بیان نمی‌کنند و هر کدام به زبانی برای توجیه چندزنی بی‌می‌کوشند که بنا به تحلیل طولانی مطهری، گویا امروزه روز نیز "موهبتی الهی و حلال مشکلات اجتماعی است" (۲۷۷). طبیعی است وقتی که مردان دارا و توانگر و برده دار، حتی در مرکز توجهات الهی قرار می‌گیرند و زنان جز کنیز تابع مردان و اسباب قدرت و ارضاء جنسی آنان نیستند، چندزنی (۲۷۸) جز "موهبت الهی" مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

(۲۷۶) — سوره‌ی النساء، آیه‌های ۱۵ و ۱۶.

(۲۷۷) — مطهری، پیشین، ص ۷۹-۵۹.

(۲۷۸) — برای اطلاعات بیشتر به بخش‌های "سکس وارداتی و آتش‌افروزی زنان" و "کنکویناژ فرنگی و تفاسیر ایرانی" مراجعه شود.